

سعدی و شیخ دانای مرشد - شهاب

هوشنگ فتی

شخصیت‌های بزرگی چون مولانا، سعدی و حافظ در مکتب خاصی نمی‌گنجند و نمی‌توان آنها را پیرو مکتبی از پیش ساخته دانست. بعضی از آنها مانند مولانا جلال‌الدین بلخی رومی ایرانی در مکتب برهان‌الدین ترمذی که خود از مریدان بهاء‌الدین سلطان‌العلماء خطیبی بود، با تصوف و عرفان آشنا گردید و بعدها مسحور آثار سنایی و شیخ عطار شده، در این مکتب قلم می‌زند و بالاخره تراوش فکری و اندیشه عرفانی خویش را در دیوان کبیر و مثنوی معنوی تقدیم شیفتگان حقیقت می‌نماید و تا آنجا پیش می‌رود که خود مبتکر مکتبی در عرفان می‌شود که آن را مولویه می‌خوانند که بحث در این مقوله از حوصله این مقاله خارج است.

دیگری مثل خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی پس از آشنایی کامل با آثار عرفا و شعرا و علمای قبل از خود، بنیان‌گذار مکتبی می‌شود که باید آن را به نام «رندی» خواند و در این باره بسیاری از پژوهشگران قلم زده‌اند و من نیز در آینده نزدیکی آراء خود را در این زمینه تقدیم حضورتان خواهم کرد.

اما سعدی، سعدی را دشمنان و دوستان بی‌شماری است. شیفتگانش برای تجلیل از وی به او نسبت‌هایی می‌دهند که نه با تاریخ تطبیق می‌کند و نه چیزی به افتخارات او اضافه می‌نماید و در واقع دوستان نادانی بیش نیستند زیرا از این راه‌بانه به دست دشمنانش می‌دهند و اما دشمنان سعدی بی‌انصافی و وقاحت را به جایی رسانده‌اند که نمونه آن را در یک‌سال و نیم گذشته ملاحظه فرموده‌اید و اصولاً سعدی ستیزی، سکویی برای کسب شهرت و مسندی برای اظهار فضیلت کسانی شده است که در نیمه راه ادبیات این ملک چند گامی زده‌اند و سابقه آن از عصر سعدی شروع شده و در هفتاد سال گذشته بازار آن گرم‌تر گردیده است. تعجب آن است که بسیاری از بزرگان ادب و اندیشه چند صباحی از جوانی خود رادر صف این جماعت گذارده‌اند، از جمله شادروان محمدعلی جمال‌زاده که در حدود هفتاد سال پیش در کتاب «چننه» ایرادهایی به سعدی گرفته است که بیشتر جنبه تاریخی دارد و متأسفانه رساله وی خوراک مسموم برای کسانی گردیده است که سواد چندانی نه در زمینه تاریخ دارند و نه در زمینه ادبیات. از آنجا که جمال‌زاده نام دو شخصیت یکی ابوالفرج بن جوزی و دیگری شیخ شهاب‌الدین سهروردی را مورد بحث قرار داده و مطرح نموده است و از آنجا که این قول دستاویزی برای کج‌اندیشان گردیده است، برای روشن شدن و رفع شبهه به معرفی دو شخصیت فوق می‌پردازم تا مکتب‌سعدی را در تصوف، اندکی روشن سازم.

ابوالفرج بن جوزی (ابن جوزی):

ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن محمد بغدادی، متکلم و محدث و واعظ مشهور ۵۰۸ یا ۱۰ - ۵۹۷ ه.ق.) از اعیان ابوبکر صدیق است که مورد احترام بیشتر فرق می‌باشد - اهل سنت و شیعه در اختلافات خود به او مراجعه می‌کردند. در تفسیر و حدیث و تاریخ و طب و بعضی علوم دیگر تألیفات بسیار دارد از مهم‌ترین تألیفات وی کتاب المنتظم و تلبیس ابلیس است.^۱

از آنجا که می‌توان گفت ابن‌جوزی کتاب تلخیص ابلیس را بر رد صوفیه نوشته و در فرهنگ اشعار حافظ هم آمده‌است، کلیه فرق صوفیه نسبت به سماع اظهار مخالفتی نکرده‌اند، تنها ابن‌جوزی و ابن‌قیم جوزیه می‌باشند که هر دو به کلیه آداب و اعمال صوفیه از خرقه گرفته تا سماع مخالفت کرده‌اند.^۲

سعدی نیز در گلستان ضمن حکایتی در باب دوم - اخلاق درویشان - حکایت هیجدهم - چنین فرماید: «چندان که مرا شیخ اجل اکرم ابوالفرج بن‌جوزی رحمه‌الله علیه به ترک سماع فرمودی و به خلوت و عزلت اشارت کردی، عنفوان شبابم غالب آمدی و هوی و هوس طالب. ناچار به خلاف رأی مربی قدمی برفتمی و از اسماع و مجالست حظی بر گرفتمی و چون نصیحت شیخ یاد آمدی گفتمی:

قاضی ار با ما نشیند برفشاند دست را محتسب گر می‌خورد معذور دارد مست را
در باب تاریخ تولد سعدی اختلاف نظر است. به طوری که علامه دهخدا در لغت‌نامه و دکتر محمد معین در فرهنگ‌معین از تاریخ تولد اوذکری به میان نیاورده‌اند و تاریخ فوت او را هم بین ۶۹۱ تا ۶۹۵ ذکر کرده‌اند. بعضی از پژوهشگران از جمله دکتر رضازاده شفق در تاریخ ادبیات خویش با استناد به دو بیت از دیباچه گلستان؛

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابی
ب.

در آن موقع که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
می‌گوید «با استناد به اشعار فوق تاریخ تألیف گلستان سال ۶۵۶ بوده و چون سعدی در آن سال پنجاه سال داشته، بنابراین تولد سعدی در ۶۰۶ هـ.ق. بوده است».

اخیراً بعضی از محققین تولد سعدی را بین ۶۰۰ تا ۶۱۵ ذکر کرده‌اند. در هر حال حتی اگر سال تولد سعدی را ۵۸۵ هـ.ق. بدانیم از آنجا که سال وفات ابوالفرج بن‌جوزی ۵۹۷ هـ.ق. می‌باشد چگونه ممکن است طفل دوازده ساله‌ای در محضر و مکتب محدث و متکلم

و مفسر بزرگی چون ابوالفرج بن جوزی که در آن سال دهه آخر صد سالگی خود را می‌گذرانده است، حضور یافته و به تحصیل مشغول باشد و وی را به ترک سماع هم دعوت نماید.

اما جوزی دوم - مشهور به ابن جوزی.

شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزاعلو نواده دختری ابوالفرج بن جوزی (۵۸۲ - ۶۴۴ هـ.ق). وی ابتدا تحت توجه و نظارت جد خویش در بغداد به تحصیل علوم پرداخت و در سال (۶۰۰ هـ.ق) شروع به سیاحت در بلاد مختلف کرد. پس از آن در دمشق اقامت گزیده به تدریس و تألیف پرداخت. کتاب‌های ذیل از اوست: کتاب تذکره الخواص الامه (در ایران به طبع رسیده) کتاب مرآه الزمان فی تاریخ العیان^۳ این شخصیت هم از نظر من نمی‌تواند شخصیت مورد بحث در باب دوم حکایت هیجدهم گلستان که ذکرش گذشت باشد زیرا: الف. سعدی رسماً در آن حکایت نام «ابوالفرج بن جوزی» را می‌آورد که وی را به ترک سماع دستور فرموده بود.

ب. ابن جوزی دوم مشهور به ابن جوزی بوده است و نامش هم شمس الدین ابوالمظفر یوسف می‌باشد.

ج. در دو کتاب فوق الذکر منع به سماع نشده است.

همان طور که اشاره نمودم در واقع کتاب تلبیس ابلیس در رد صوفیه از اعمال و رفتار گرفته تا آداب و رسوم است و شاید کتابی مستندتر از آن تاکنون در ظرف مخالفان تصوف بر این طایفه، نوشته نشده باشد. جملاتی از این کتاب را که در باب تحریم سماع است، نقل می‌نمایم.

اما احمد بن حنبل، غنا در عصر او انشای قصاید و زهدیات بوده که با تغنی و لحن خوانده می‌شده است و روایاتی که از وی در این باره وارد شده، مختلف است و اختلافات حنبلیه فقط راجع به تفننی زهدیات است و گرنه غنای مربوط به زمان ما (زمان ابن جوزی متوفی ۵۹۷) نزدیک احمد حنبل، محظور است.

ابوالفرج بن جوزی در کتاب تلبیس ابلیس، فصل مشبع و مستوفی درباره غنا و سماع و وجد و رقص صوفیان آورده و همه این اعمال را از نظر شرعی حرام دانسته است. درباره غنا و سماع، مذاهب اربعه اهل سنت را ذکر می‌کند و می‌گوید:^۴

«اما مالک بن انس، بر خلاف اهل مدینه که غنا را مباح می‌دانستند، در بعضی روایات، آن را از افعال فاسقان خوانده است. اما ابوحنیفه، با آنکه شرب نبیذ را مباح می‌داند، غنا را از گناهان شمرده است و فقهای بصره و کوفه هم عموماً آن را مکروه دانسته‌اند، غیر از عبدالله بن حسن عنبری که با اباحه فتوی داده است. اما شافعی در بعضی روایات غنا را لهومکروه شبیه به باطل خوانده است و غالب قدمای شافعیه حکم به کراهت کرده و گروهی از متأخران آن را مباح دانسته‌اند.»

بنابراین ابن جوزی مورد نظر سعدی در حکایت مذکور همین ابوالفرج بن جوزی صاحب کتاب تلبیس ابلیس است، که سعدی او را به عنوان شیخ خویش معرفی کرده است.

در واقع باید بگویم که این ابوالفرج بن جوزی نیست که شیخ و مربی مستقیم سعدی است، بلکه کتاب تلبیس ابلیس می‌باشد که در نوجوانی و ایام شباب سعدی متولد شده در خانواده‌ای که همه اعضاء آن از عالمان دین بوده‌اند و شاید در آن زمان در مذهب حنبلی^۶ سپرده شده و تحت تأثیر این کتاب اوقات شباب خود را می‌گذرانده است، که بعدها شاید در پایان جوانی درباره این اوقات چنین می‌گوید:

همه قبيله من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
دانشمند معاصر و استاد محقق دکتر موسی هندای مدرس دانشکده علوم دانشگاه
فؤاد اول در مصر القاهره، کتابی تحت عنوان سعدی الشیرازی تألیف کرده که در سال
۱۹۵۱ میلادی در مطبعه مصر به طبع رسیده است و استاد علامه شادروان صدرالدین
محلاتی شیرازی از این کتاب چنین نقل می‌کند: «ابن جوزی، دو نفر بوده‌اند؛ یکی جمال
الدین بن الجوزی معروف به ابو الفرج عبدالرحمن بن ابی الحسن علی بن محمد از فرزند

زادگان قاسم بن محمد بن ابی بکر بوده که او را جمال الدین حافظ هم می‌گفته‌اند. وی یکی از مشاهیر علم و حدیث و وعظ بوده است و تصانیف بسیار دارد و مذهب وی حنبلی بوده و در سال ۶۵۶ در حادثه مغول کشته شده است و نیز وی متولی تدریس مدرسه مستنصریه برای طایفه حنابله می‌بوده و پس از مدتی استاد دارالخلیفه گردیده است و این ابن‌جوزی همان است که شیخ سعدی از وی کسب‌فضیلت کرده و دیگر ابن‌جوزی شمس الدین ابوالمظفر یوسف است که حنفی مذهب بوده و شهرتی تمام در وعظ و خطابه داشته است و دارای تألیفات زیاد است. وی در سال ۶۵۴ هجری در دمشق رحلت کرد.^۷

آنچه که دکتر موسی هندای نویسنده و مرحوم صدرالدین محلاتی هم در کتاب مکتب عرفان سعدی به نقل آن پرداخته است، دارای اختلاف تاریخ می‌باشد. بدین معنی که همه دانشمندان از جمله شادروان علامه دهخدا وفات را در سال ۵۹۷ زکر کرده‌اند ولی محقق مصری آن را شهادت دانسته و سال آن را هم ۶۵۶ در حادثه حمله هلاکوخان مغول. درباره ابن‌جوزی دوم سال وفات ده سال اختلاف دارد، یعنی دکتر معین ۶۴۴ هـ.ق. نوشته در حالی که محمد موسی هندای ۶۵۴ دانسته است و من ضمن پژوهش‌هایی که کرده‌ام با سه شخصیت به نام ابن‌جوزی برخورد کرده‌ام که با سخنان دکتر معین و صدرالدین محلاتی و دکتر موسی هندای تطبیق می‌کند.

شیخ مرشد

مرشد و مربی دیگر سعدی با استناد به سه بیت از سعدی، شیخ شهاب الدین

سهروردی می‌باشد:

مقالات مردان به مردی شنو نه سعدی که از سهروردی شنو
مرا شیخ دانای مرشد، شهاب دو اندرز فرمود، بر روی آب^۸
یکی آن که در بند خود بین مباش دگر آنکه در خلق بد بین مباش

اما این شهاب الدین که سعدی از او یاد کرده است، کیست؟

ما در تاریخ به سه شخصیت برخورد می‌کنیم که ملقب به شهاب الدین سهروردی بوده‌اند.

۱. یحیی بن حبش بن امیرک، ملقب به شهاب الدین و شیخ اشراق و شیخ مقتول و شهید و مکنی به ابوالفتوح حکیم معروف و احیاء کننده حکمت اشراق (متولد ۵۴۹ مقتول ۵۸۷)، که به دو دلیل نمی‌تواند، شهاب الدین مورد نظر و مربی و پیر طریقت سعدی می‌باشد:

الف. شهاب الدین به سال ۵۸۷ مقتول گردیده و شیخ سعدی در این سال یا هنوز متولد نشده و یا بیش از دو سال نداشته است. (حتی با در نظر گرفتن تاریخ ۵۸۵).

ب. این شهاب الدین احیاء کننده حکمت اشراق بوده و در بسیاری از موارد خلاف رأی قدما گفته و از حکمت ایرانی و اصلاحات دین زردشتی استفاده کرده است و متعصبان او را به الحاد متهم کرده‌اند. علمای حلب خون او را مباح شمردند. کتب مفصلی که نامبرده در حکمت ایرانی و مهری و زردشتی تألیف نموده و نظریات وی که در تألیفاتش منعکس شده است، مخالف آراء فقهی سعدی می‌باشد.

۲. ابوالنجیب ضیاء الدین عبدالقاهر بن عبدالله سهرودی عارف معروف (۴۹۰ - ۵۶۳) وی از مریدان احمد غزالی و جانشین وی و دارای مصنفات بسیار است. این شهاب الدین نیز نمی‌تواند مرشد و پیر شیخ سعدی باشد به سبب آن که حداقل ۲۵ سال قبل از تولد سعدی وفات یافته است.^۹

۳. ابو حفص عمر، برادر زاده ابوالنجیب عبدالقاهر سهرودی عارف که نسبت تعلیم او به احمد غزالی می‌رسد (متوفی ۶۳۲) از تألیفات او کتاب عوارف المعارف - النصائح - اعلام التقی و اعلام الهدی است. وی مؤسس فرقه سهروردیه و مرشد سعدی و اوحدالدین کرمانی است.^{۱۰}

برای آنکه ابو حفص شهاب الدین عمر سهروردی از نظر سیاسی نیز شناخته گردد، چند سطری درباره او از کتاب پله پله تا ملاقات خدا آورده می‌شود:

«در تاریخ ایران به جماعتی از بزرگان تصوف برمی‌خوریم که در عین حال که خودشان را شاهان بی تاج و تخت‌شمرده و کلمه شاه را در لقب طریقتی خود می‌گنجانند (مرصاد العباد) و هنوز هم این کار را می‌کنند، سرسپرده خلفای عباسی و حتی ایلخانان مغول و سلاجقه بودند مانند شهاب الدین ابوحفص عمر سهروردی (۵۳۹ - ۶۳۲) که از صوفیه بزرگ بوده است. او از سوی خلیفه عباسی، الناصر الدین‌الله ۵۷۵ - ۶۲۲ هـ به عنوان سفیر به دربار پادشاه سلجوقی روم به نام علاءالدین کیقباد اول، سلطنت ۶۱۶ - ۶۳۴ هـ به قونیه رفت و حامل منشور سلطنت و نیابت خلیفه در ممالک روم و حامل تشریف و خلعت و نگین از سوی خلیفه بود که به آن پادشاه داده می‌شد. در این مسافرت بود که او نجم‌الدین‌رازی^{۱۱} مؤلف کتاب مرصادالعباد را در روم دید و به راهنمایی آن صوفی و توصیه وی در دربار آن پادشاه راه یافت و کتاب مرصاد العباد را با تملق و چاپلوسی بسیار به نام او کرد».

از بیان مقدمه فوق منظورم این بود که روش و منش شهاب الدین سهروردی را با منش و روش سعدی مقایسه کنم. کافی است با دقت و تعمق به مطالعه بوستان سعدی بپردازم یا مدایح او را بخوانیم و با کار سهروردی مقایسه نمایم تا ارزش و اهمیت سعدی بیشتر مشخص گردد.

مطلب دیگر این است که گلستان و بوستان سعدی حاوی مطالبی است که باید آن را حکمت عملی یا اخلاق بخوانیم نه عرفان. شخصیت‌هایی چون خواجه نصیرالدین طوسی و سعدی معلمان واقعی اخلاق بوده‌اند، اگر چه مدتی از عمر خود را در سلوک گذرانده‌اند. این سلوک را اگر بخوایم نام گذاری کنیم، می‌توان گفت تصوف زاهدانه.^{۱۲} استاد هم‌امام جلال‌الدین همایی به طور کلی تصوف را به تصوف زاهدانه^{۱۳} و عاشقانه یا اصحاب صحو و اصحاب سکر تقسیم کرده‌اند. اگر سعدی را صوفی یا عارف بخوانیم با توجه به طریقت سهروردیه که سعدی او را به عنوان پیر خویش معرفی کرده است و با عنایت به اعتکافی که در زوایه مدفن عبدالله خفیف داشته است، نامبرده به نام وی می‌خواند و به

دلایل دیگری که از حوصله این مقاله خارج است، باید سعدی را از متصوفه زاهدانه خواند. در اینجا بد نیست که نظری به کتاب صفوه‌الصفاء که مناقب نویسان شیخ صفی‌الدین اردبیلی برای بزرگداشت وی نگاشته‌اند، بیان‌داریم.

برادر بزرگ شیخ صفی‌الدین اردبیلی به نام محمد برای تجارت به طرف شام و سپس به هرموز رفته، در کرمان‌وفات یافته بود.

برادر دیگری به نام صلاح‌الدین رشید برای جمع‌آوری اموال و اسباب برادر و ضبط آن به نواحی شیراز رفته است و در شیراز به تجارت اشتغال داشت.

صفی‌الدین برای دیدار برادر پیاده عازم شیراز شد و در خانقاه ابو‌عبدالله خفیف نزول کرد و در همین محل با صوفیه‌شیراز آشنا گردید و به شوق صحبت شیخ نجیب‌الدین بزغش شیرازی به شیراز آمده بود. ولی شعبان ۶۷۸ نجیب‌الدین بزغش وفات یافته بود و با سعدی که در رباطی کنار بقعه شیخ خفیف داشته، آشنا گردید.^{۱۴}

البته اگر تولد سعدی را ۶۰۶ بدانیم، سن سعدی حدود ۷۳ سال و اگر ۵۸۵ بدانیم حدود ۹۴ سال داشته و شیخ‌صفی‌الدین جوانی بیش نبوده که هنوز حتی ازدواج نکرده بود بنابراین، هم صحبت شدن آنها بعید به نظر می‌رسد، هر چند مناقب نویسان شیخ صفی نوشته‌اند: «تا ساده روی صاحب حسنی در مجلس نمی‌بوده است، انبساطی نمی‌یافته». با این‌وجود از قراین پیداست که بین عارف پیر اما مردم‌آمیزی مثل سعدی با جوان ریاضت‌پیشه و زاهد مشربی مثل صفی‌الدین توافق مشربی حاصل نشده است.

اصولاً سعدی اهل این‌گونه حرف‌ها نبوده است و تمایل و تعلقی به خانقاه نداشته است. در بغداد هم با وجود صحبت با شیخ شهاب‌الدین سهروردی نمی‌بینیم که تحت تأثیر او مطالب و فواید کتاب عوارف‌المعارف را ضمن آثار خویش بازگو کرده باشد. فقط یک جا آن هم ضمن سه بیتی که قبلاً بدان اشاره نمودم؛

مقالات مردان به مردی شنو نه سعدی که از سهروردی شنو
مرا پیر دانای، مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در بند خودبین مباش دگر آنکه در خلق بدبین مباش

نامی از وی برده و اندرز وی را آویزه گوش نموده است.

باری امیر عبدالله که از پیران معاصر و از مریبان طریقت بود، شیخ صفی الدین را به گیلان نزد شیخ زاهد گیلانی‌هدایت کرد، تا شراب وصل از دست وی بنوشد و خرقه از دست وی بپوشد. چون عزم جزم نمود، گفت بروم و با شیخ سعدی ملاقات و تودیع کنم. در اینجا عین عبارت صفوه‌الصفاء را که در حالات شیخ صفی الدین اردبیلی است، نقل می‌کنم. همان طور که در آغاز مقاله بیان کردم، امثال سعدی، حافظ و مولانا را نمی‌توان پیرو مکتبی خاص دانست، بسیار اوقات که اینان خود مکتب سازند. چطور می‌توان سعدی را پیرو مکتب شهاب الدین سهروردی دانست؟ شیخی که برای رضای خلیفه عباسی به قونیه می‌رود و حامل منشور سلطنت و نیابت خلیفه در ممالک روم و حامل تشریف و خلعت خلیفه و نگین از سوی خلیفه برای علاءالدین کیقباد اول است. سعدی شاعر پیشه‌ای که آن قصاید کوبنده را می‌سراید و حکام و بزرگان را مورد انتقاد قرار می‌دهد. سعدی که ظهیرالدین فاریابی شاعر قرن ششم (متوفی به سال ۵۹۶) را مورد تعریض و تعرض قرار داده و در جواب ظهیرالدین فاریابی که گفته بود:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد
چنین می‌گوید:

چه حاجت که نه کرسی آسمان	نهی زیر پای قزل ارسلان
مگو پای عزت به افلاک نه	بگو روی اخلاص بر خاک نه
به طاعت بنه چهره بر آسمان	که این است سجاده راستان
اگر بنده‌ای سر بر این در بنه	که راه خداوندی از سر بنه

سعدی در جایی می‌گوید:

مباش غره به گفتار مباح طماع	که دام مکر نهاد از برای صید نصیب
امیر ظالم جاهل که خون خلق خورد	چگونه عالم و عادل شود به قول خطیب

چند بیتی که به عنوان نمونه ذکر کردم، بدان سبب بود که می‌خواستم ثابت نمایم شخصیت سعدی حتی از شهاب‌الدین سهروردی به مراتب بالاتر است. اما آنچه که

سعدی در باب سوم بوستان درباره عشق و مستی و شور گفته و موفق هم بیرون آمده است، خالی از جمال پرستی نیست. هر چند که این جمال پرستی شیوه طبقه‌ای از متصوفه بوده که به دو گونه اظهار می‌شده است، یا به صورت ظاهر و یا به صورت مکتب ملامتیه که از نظر من سعدی در طبقه اول آن قرار داشته است.

در هر حال سعدی اصولاً با دیدی معترضانه به صوفیه نگریسته است. هر چند عده‌ای خواسته‌اند با دلایلی درست‌وی را در سلک سالکان طریق تصوف قرار دهند. کافی است با دقت نظر آثار او را مورد مطالعه قرار دهیم و انتقادهای وی را در سرتاسر کتابهایش مشاهده نماییم. اینک به عنوان نمونه اشاره‌ای به بوستان و گلستان سعدی می‌نمایم:

«چون شیخ تصمیم رجوع کرد، گفت: به تودیع شیخ سعدی رفتن پسندیده باشد که معرفتی شده است. پس به سبب حضور وی رفت. شیخ سعدی به اصحاب گفت: درویشان این پیر بر جناح سفر است از تبرک لابد باشد. هر یک از پای‌پوش و کپنک و آنچه از لوازم راه باشد، ایثار می‌کردند. شیخ (قدس سره) چون یافت روی از آن بتافت. شیخ سعدی چون این حال دید گفت: ای پیر چون امثال اینها قبول نمی‌کنی، کتاب بوستان خود تکمیل به خط خود نوشته‌ام، قبول کن. شیخ گفت: من چندان متاع حب الهی را حاملم که پروای امثال اینها ندارم و به این دیوان به خدا نتوان رسیدن. سعدی چون بشنید طیره گشت و خاطر برگردانید و ساعتی سر فرو برد و بعد از ساعتی سر بر آورد و دست‌ها بر سر می‌زد و می‌گفت: پیرترک می‌گوید حب خدا دارم که پروای دیوان تو ندارم و به این دیوان نتوان به خدا رسیدن و مکرر می‌کرد و دست بر سر می‌زد. غیر از این دیوان و دفتر هست دیوانی دگر کاندرا آنجا رمزهای سر دل بنوشته‌ام»^{۱۵}

گلستان باب دوم:

«یکی را از مشایخ شام پرسیدند که حقیقت تصوف چیست؟ گفت: از این پیش طایفه‌ای در جهان پراکنده بودند به صورت و به معنی جمع. اکنون قومی هستند به صورت جمع و به معنی پراکنده» و یا ذیل حکایتی باز در باب دوم گلستان چنین گفته:

«طریق درویشان، ذکر است و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل. هر که بدین‌صفت‌ها موصوف است، درویش است اگر چه در قباست. اما هرزه‌گردی بی نماز، هوی پرست، هوی باز که روزها به‌شب آرد در بند شهوت و شبها روز کند در خواب غفلت، بخورد هر چه در میان آید و بگوید هر چه بر زبان آید، رند است اگر در عباس است».

بوستان:

شکم صوفی را زیون کرد و فرج دو دینار بر هر دوان کرد خرج
یکی گفتش از دوستان در نهفت چه کردی بدین هر دو دینار، گفت:
به دیناری از پشت راندم نشاط‌به دیگر شکم را کشیدم سماط
فرو مایگی کردم و ابله‌ی که این همچنان، پر شد و آن تهی
طبیات:

محتسب در قفای رندان است غافل از صوفیان شاهد باز
در هر حال درج مطالب فوق و عنایت به آنها و اعتراضی که سعدی به صوفیان کرده
است، باز دلیل بر این نیست که‌وی ارادت نسبت به بزرگان واقعی تصوف عاشقانه
نداشته است. مثلاً در جا به جای آثار خود را بایزید بسطامی نام برده‌و او را طاووس
عارفان خوانده است.

یحیی بن معاذ را - قدس‌الله‌روحه - (در ص ۲۷ مجلس چهارم) خوانده است.
اینک خوانندگان را به مطالعه مجالس پنجگانه دعوت می‌نمایم و سعدی مجالس
پنجگانه را می‌بینیم که در زمره واعظان و سخنگویان مذهبی است. به عنوان حسن ختام
این چند بیت را از گلستان ذکر می‌نمایم:

صاحب‌دلی به مدرسه آمده ز خانقاه بگسست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت:

او کلیم خویش به در می‌کشد ز موج وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

حاصل آنچه رفت:

الف. سعدی پیرو مکتب خاصی در عرفان نیست و نمی‌توان او را پیرو فرقه و سلسله سهرودیه دانست.

ب. آنچه به عنوان مکتب سعدی در عرفان خوانده‌اند به نظر من حکمت عملی یا اخلاق نامیده می‌شود.

ج. منظور سعدی از حکایت هجدهم از باب دوم گلستان، ابوالفرج بن جوزی صاحب کتاب تلبیس ابلیس است، اما این مطلب را به عنوان تمثیل بیان نموده تا افکار خویش را بتواند ضمن داستان در مورد سماع بیان نماید. هم چنانکه در آخر حکایت چنین سروده است:

آواز خوش از کام و دهان و لب شیرین گر نغمه کند، ورنه نکند، دل بفریبید
 و پرده عشاق و خراسان و حجاز است از حنجره مطرب مکروه نزیبید
 د. نباید آثار بزرگانی مانند سعدی را با علم تطبیق داد. این نوشته‌ها بیشتر جنبه شاعرانه دارد نه عالمانه.

هـ ذوق عاشقانه و رندانه سعدی بهره از جمال پرستی داشته و از شائبه جسمانیت و میل غریزی خالی نیست و این جمال پرستی که خاص طبقه‌ای از متصوفه بوده، با نظر عارفانه حافظ و نظر عمیق مولانا شباهت ندارد. در واقع سعدی به راحتی از زیبایی‌ها به معبود و محبوب ازلی می‌رسیده است.

ز. در کل آثار سعدی با آن حجم عظیم که ملاحظه فرموده‌اید فقط به یکی دو غزل برخورد می‌کنیم که دارای عمق غزلیات مولانا و ظرافت اندیشه حافظ است و نشانه‌هایی در آن موجود است که شاعر را در سنین کهولت نشان می‌دهد و اصولاً نمی‌توان با یکی دو شعر و نوشتار شاعری را در طبقه‌ای خاص نشان داد. اصولاً سعدی خدا پرستی را بسیار ساده و معرفت به او را با بیانی واضح نشان می‌دهد. چون این بیت:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است، معرفت کردگار

اینک به عنوان حسن ختام به یکی از دو غزل عارفانه و مولوی وار سعدی اشاره

می‌کنم:

شبی در خرقة رند آسا گذر کردم به میخانه
 ز خلوتگاه ربانی وثاقتی در سرای دل
 چه ساقی در شراب آمد به نوشانوش در مجلس
 به تندی گفتم: آری، من شراب از مجلسی خوردم
 دلی کز عالم وحدت سماع حق شنیده است او
 گمام کردم که طفلانند، از پیری سخن گفتم
 که نور عالم علوی فرا هر روزنی تابد
 کسی کآمد در این خلوت، به یکرنگی هویدا شد
 گشادند از درون جان، در تحقیق سعدی را
 و این مرتبه اعلائی کشف است و آغاز اشراق.

پی نوشت‌ها:

۱. فرهنگ معین، اعلام
۲. فرهنگ اشعار حافظ دکتر رجائی بخارائی ص ۲۸۵
۳. فرهنگ معین، اعلام
۴. فرهنگ اشعار حافظ ص ۲۸۸
۵. تلبیس ابلیس ص ۲۲۸ به بعد چاپ مصر - برگرفته از فرهنگ اشعار حافظ ص ۲۸۸
۶. آداب وضو بین مذهب اهل سنت و شیعه دارای اختلاف است. به استناد ابیات ذیل می‌توان گفت سعدی شیعی مذهب بوده است:

به طفلی درم رغبت روزه خواست‌ندانستمی چپ کدام است و راست
 یکی عابد از پارسایان کوی‌همی شستن آموختم دست و روی
 که بسم الله اول به سنت بگوی‌دوم نیت آور سوم کف بشوی
 پس آنگه دهن شوی و بینی سه بارمناخر به انگشت کوچک بخار
 به سبابه دندان پیشین بمال که نهی است در روزه بعد از زوال
 وز آن پس سه مشت آب بر روی زن ز رستنگه موی سر تا ذقن
 دگر دست‌ها را ز مرفق بشوی ز تسبیح و ذکر آنچه داری بگوی
 دگر مسح سر بعد از آن مسح پای‌همین است و ختمش به نام خدای

به نظر نظرارنده این سطور، شواهدی بر شیعی مذهب بودن سعدی در دست است که خود مجال دیگری می‌طلبد، در این جاتنها به ذکر یک نمونه اکتفا می‌شود.

۷. مکتب عرفان سعدی، صدرالدین محلاتی ص ۴۵

۸. در سال ۶۲۸ شیخ شهاب‌الدین سهروردی با جمع کثیری از شاگردان به سفر حج می‌رود و حج آن سال یعنی عید قربان مصادف با روز جمعه بوده است (بنابراین سعدی در دهه سوم قرن هفتم در شیراز نبوده است و دلایلی وجود دارد که تا زمان حیات شیخ شهاب‌الدین یعنی سال ۶۳۲ در بغداد بوده و از محضر وی استفاده می‌کرده است).

۹. ابوالنجیب ضیاء‌الدین عبدالقاهر سهروردی با استناد به کتاب منظوم حضرت سید هاشم ذهبی شیرازی و همچنین کتاب تذکره الاولیاء حضرت راز که نسخه خطی و منحصر آن در کتابخانه خانقاه احمدی شیراز می‌باشد و همچنین با استناد به کتاب وحید نامه (ص ۱۶)، از اقطاب سلسله ذهبیه بوده است و پس از مراد و مرشد خود احمد غزالی به مقام ارشاد رسیده است و دهمین قطب سلسله مذکور می‌باشد. اقطاب سلسله ذهبیه تا زمان ابوالنجیب عبارتند از: ۱. شیخ معروف کرخی ۲. شیخ سری سقطی ۳. شیخ جنید بغدادی ۴. شیخ ابوعثمان مغربی ۵. شیخ ابوعلی رودباری ۶. شیخ ابوعلی کاتب ۷. شیخ ابوالقاسم گورکانی ۸. شیخ ابوبکر نساج ۹. شیخ احمد غزالی ۱۰. شیخ ابوالنجیب سهروردی.

۱۰. سهروردیه از اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری ظهور کرده است و سلسله آن چنین است:

۱. ممشاد دینوری ۲. احمد اسود دینوری ۳. محمدبن عبدالله عمویه ۴. رویم ۵. ابو عبدالله محمدبن خفیف شیرازی ۶. ابوالعباس نهاوندی ۷. اخی فرج زنجانی ۸. وجیه الدین عمر بن محمد ۹. ابو حفص شهاب‌الدین عمر سهروردی. این سلسله بنا به قول استاد معین تا زمان ما ادامه دارد و پیروان آن در هند و پاکستانند. ۱۱. «پله پله تا ملاقات خدا» عبدالحسین زرین‌کوب.

۱۲. نجم‌الدین رازی را در کتاب «حافظ از مکتب خانه تا مکتب عشق» معرفی نموده‌ام. بنابراین نیازی به تکرار آن نمی‌بینم.

۱۳. شادروان صدرالدین محلاتی در مکتب عرفان سعدی ص ۳۴ نوشته‌اند که سعدی شاگرد مکتب اخیر و پیرو استاد خود شهاب‌الدین می‌باشد. قهراً سبک سخن و آراء وی با استادش نزدیکتر است هر چند در باب سماع بین این دو نفر استاد و شاگرد اندک اختلافی است و در این باب می‌توان گفت شیخ شهاب‌الدین عارف و زاهد و شیخ سعدی عارف عاشق بوده است.

۱۴. تصانیف شیخ سی کتاب است و وعظ می‌فرمود بر کرسی و وعظ و نصیحت مریدان کرده است و فرمود که متابعت پنج شیخ کنید از مشایخ ما و باقی دیگر سخن ایشان می‌شنوید و مسلم می‌دارید آنچه می‌گویند و از آن پنج شیخ، یکی حارث بن اسد محاسبی دوم شیخ جنید بغدادی، سوم ابو محمد بن رویم، چهارم ابوالعباس بن عطا، پنجم عمر بن عثمان مکی‌اند. (هزار مزار ص ۸۴ - ۸۵). از آنجا که عبدالله حقیقت نام سلطان العرفا بایزید بسطامی مورد قبول اکثر فرق صوفیه می‌باشد، نیاورده معلوم می‌گردد که شیخ از زمره صوفیه زاهدانه بوده و بایزید از صوفیه عاشقانه.

۱۵. صفوه الصفاء ص ۲۲ چاپ بمبئی خط قطب العارفین میرزا احمد تبریزی (وحید الاولیاء).